

جامعه با پژوهش‌فکری و ارائه تحلیل‌های سطحی از بحران عبور نمی‌کند

کتاب خواندن به تنهایی کافی نیست



فسانه فردان

وقتی از کتاب خواندن حرف می‌زنیم، از چه حرف می‌زنیم؟ شخص کتاب‌خوان دقیقا چه مشخصاتی دارد؟ آیا به صرف کتاب خواندن سطح آگاهی و شعور ما بالا می‌رود؟ آیا همین کافی است که بی‌وقفه کتاب بخوانیم؟ حالا این که دوره نظریه «هر کتابی را باید خواند»، به پایان رسیده است و معلوم همگان شده که هر کتابی ارزش وقت گذاشتن و هزینه صرف کردن ندارد، چرا که حتی ممکن است انسان را به بیراهه بکشاند، به یک طرف یا اگر ما کتاب خوب را هم بخوانیم، به آن چه جامعه نیازمند آن است، رسیده‌ایم؟ بدون تردید تلاش برای کتاب‌خوان کردن مردم یک جامعه، گامی در راستای بالا بردن سطح آگاهی و شعور انسانی و اجتماعی و هستی‌شناختی مردم یک جامعه است، اما می‌توان این را به تجربه دریافت که حتی گاه عملکرد انسانی و درک و تحلیل فرد کتاب‌خوان نیز نمی‌تواند در حد استاندارد برای بهبود اوضاع جامعه کمی بکند. گاهی کتاب خواندن تنها به نوعی پرتبذیل می‌شود و کالایی تبلیغاتی برای موجه نشان دادن فردی که نه تنها در عملکرد

شخصی اش در زندگی فردی، بلکه در رویکرد اجتماعی اش نیز دچار اشتباهات فاش و خطای ذهن است. فردی که ذهن اش تربیت نشده و نمی‌تواند از آن چه خوانده است، در عمل استفاده مناسبی کند. چرا که او تنها به خواندن و نه اندیشیدن درباره آن چه خوانده است، اکتفا می‌کند. اگر کتاب‌ها وسیله‌ای برای اندیشیدن نباشند، در واقع پول و وقت زیادی را هدر داده‌اند. جامعه آن جا رخ می‌دهد که نمایش کتاب خواندن و نمایش کتابخانه‌های شیک‌وترتین یافته در فضای مجازی، به نوعی به روشنفکر جلوه دادن و پژوهش‌فکری و در پی آن موجه جلوه دادن دیگر عملکردها و شخصیت افراد بدل شده است. حالا دیگر فرد کتاب به دست در هر تصویر و فیلمی می‌تواند هر پیامی را ارسال کند و به خورد جامعه ناآگاه گرفتار در فضای مجازی دهد. اما مشکل به همین جا ختم نمی‌شود، گاهی خبری از تبلیغ کتاب و کتاب‌خوانی در دگوراسیونی شیک و چشمگیر نیست، بلکه فرد با نوعی اعتماد به نفس که از پشتوانه کتابخانه پر و پیمان نشأت گرفته، به نظریه پرداز و تحلیلگری درباره همه چیز تبدیل می‌شود و این تحلیل‌ها می‌تواند از سیاست روز جهان تا شیوه درست کردن قهوه نوسان داشته باشد. و در واقع رنگ‌های خطر نه در تبلیغ

کتابخانه‌های شیک در فضای مجازی، که درست همین جا به صدا در می‌آیند. خطر از آن جهت که اطلاعات سطحی، افراد جامعه را به ویکی‌پدیایی درباره همه چیز و هیچ چیز تبدیل می‌کنند و این جاست که ملغمه‌ای از اطلاعات بی‌پایه و بدون عمق سطح جامعه را فرامی‌گیرد و آشوب‌باز آن جا آغاز می‌شود که هر کسی به فکر خودش در دست وقت زیادی را هدر داده‌اند. جامعه آن جا رخ می‌دهد که نمایش کتاب خواندن و نمایش کتابخانه‌های شیک‌وترتین یافته در فضای مجازی، به نوعی به روشنفکر جلوه دادن و پژوهش‌فکری و در پی آن موجه جلوه دادن دیگر عملکردها و شخصیت افراد بدل شده است. حالا دیگر فرد کتاب به دست در هر تصویر و فیلمی می‌تواند هر پیامی را ارسال کند و به خورد جامعه ناآگاه گرفتار در فضای مجازی دهد. اما مشکل به همین جا ختم نمی‌شود، گاهی خبری از تبلیغ کتاب و کتاب‌خوانی در دگوراسیونی شیک و چشمگیر نیست، بلکه فرد با نوعی اعتماد به نفس که از پشتوانه کتابخانه پر و پیمان نشأت گرفته، به نظریه پرداز و تحلیلگری درباره همه چیز تبدیل می‌شود و این تحلیل‌ها می‌تواند از سیاست روز جهان تا شیوه درست کردن قهوه نوسان داشته باشد. و در واقع رنگ‌های خطر نه در تبلیغ

منطقی بگیرد، و این بزنگاه‌ها از خرید کالا‌های ضروری در شرایط بد و خوب اقتصادی تا انتخابت سرنوشت‌ساز یک ملت نوسان دارد. آدم‌ها کتاب می‌خوانند، اما بی‌وقفه در حال فریب دادن یکدیگر هستند، کتاب می‌خوانند، اما نمی‌توانند یاد درک درستی از احوال جامعه، خشم خود را مهار کنند. کتاب می‌خوانند، اما از چرخه اقتصادی که خود یکی از دلایل معیوب بودن آن هستند، بی‌اطلاع‌اند. کتاب می‌خوانند، اما این خواندن هیچ تأثیری در سویی‌های سیاسی

عاشقانه کلاسیک بدر خشد. پیش از آن نیز ژول ماسنه اپرایی بر اساس همین داستان عاشقانه ساخته بود، که محبوبیت و مقبولیت عام یافت و دنیل ابه، آهنگ ساز بزرگ فرانسوی نیز اپرایی با همین نام ساخت که هر دو پیش از اپرایی پوچینی بودند. اما پوچینی بر ساخت این اپرا پافشاری کرد و باور داشت که مانون لسکو، شخصیت اصلی داستان، قهرمانی است که می‌تواند بارها و بارها قلب تماشاچیان را به تصرف درآورد و مورد توجه قرار بگیرد. در نتیجه نخستین اجرای مانون لسکو توسط جاکومو پوچینی در تاریخ ۱ فوریه ۱۸۹۳ در تورین به روی صحنه رفت. همچنین تاکنون هفت فیلم سینمایی بر اساس داستان عاشقانه مانون لسکو ساخته شده‌اند. مانون لسکو یکی از مرزومزترین قهرمانان زن در تاریخ اجرای اپراهای عاشقانه است؛ زنی با شخصیت چند لایه که گاهی اغواگر است و گاهی ساده و معصوم. دختر جوانی که با اطافیناش متفاوت است و جای خود را در جامعه پیدا نمی‌کند و در واقع از زمانه خود جلوتر است. مانون لسکو عشق خود را قربانی صعود شوالیه از نردبان اجتماعی می‌کند، صرف نظر از این که چه عواقبی برای او در پی دارد. او زنی است که هیچ

آن‌ها نگذاشته است. بنابراین شاید اگر دقیق تر نگاه کنیم، اکنون مسئله این نیست که بخش اعظم جامعه یا به کتاب‌خوانی بی‌توجه‌اند یا قدرت خرید کتاب را از دست داده‌اند، بلکه مسئله دقیقا این است که کتاب‌ها در حال از دست دادن کارکرد خود هستند. کتاب‌ها دیگر تأثیری در تغییر نوع اندیشه عمومی ندارند و به حد و اندازه‌های یک کالای لاکچری گران قیمت تقلیل یافته‌اند. کالایی برای تبلیغ «خود» و برتر نشان دادن نسبت به «دیگری».

برتری قشر کتابخوان بر دیگران؛ بلی یا خیر؟

مسئله اساسی این است که زمان برای اندیشیدن درباره یک مطلب باید از زمانی که برای خواندن یک کتاب صرف می‌شود، بیشتر باشد و زمان برای تمرین عمل کردن به دانسته‌ها بسی بیشتر. تنها در این صورت است که یک جامعه به بلوغ فکری و در نتیجه آن بلوغ رفتاری می‌رسد و اصلاح فرد فرد جامعه و نیز اصلاح رویکردهای جمعی را در پی خواهد داشت. اگر نمی‌توانیم از کتاب‌ها در زندگی استفاده مناسب کنیم، چه بهتر است که پول آن را صرف سیر کردن شکمی کنیم، که بدون شک شکمی که سیر باشد، تصمیم درست-تری می‌گیرد تا مغزی که تهی باشد از درک عمق واژه‌ها، و شاید به همین دلیل است که عملکرد عامه مردم در بزنگاه‌های تاریخی در تمام جهان نسبت به عملکرد و تصمیمات قشر آکادمیک و تحصیل کرده و کتاب‌خوان درست‌تر بوده است. نمونه‌هایی از این دست در طول تاریخ جهان بی‌شمارند، اما پارزترین نمونه آن را می‌توان در روند اقلیت کشی در آلمان جست‌وجو کرد؛ هنگامی که کلیسا یهودیان را مقصر کشته‌شدن مسیح قلمداد می‌کرد، مردم عادی مسیحی و یهودی در کنار یکدیگر به هم‌جواری در کار و زندگی مشغول بودند، هنگامی که قشر تحصیل کرده و دانشگاهیان، از اساتید گرفته تا دانش‌جویان علیه یهودی پرچم مخالفت و حذف آن‌ها را از

کتابخانه‌های شیک در فضای مجازی، که درست همین جا به صدا در می‌آیند. خطر از آن جهت که اطلاعات سطحی، افراد جامعه را به ویکی‌پدیایی درباره همه چیز و هیچ چیز تبدیل می‌کنند و این جاست که ملغمه‌ای از اطلاعات بی‌پایه و بدون عمق سطح جامعه را فرامی‌گیرد و آشوب‌باز آن جا آغاز می‌شود که هر کسی به فکر خودش در دست وقت زیادی را هدر داده‌اند. جامعه آن جا رخ می‌دهد که نمایش کتاب خواندن و نمایش کتابخانه‌های شیک‌وترتین یافته در فضای مجازی، به نوعی به روشنفکر جلوه دادن و پژوهش‌فکری و در پی آن موجه جلوه دادن دیگر عملکردها و شخصیت افراد بدل شده است. حالا دیگر فرد کتاب به دست در هر تصویر و فیلمی می‌تواند هر پیامی را ارسال کند و به خورد جامعه ناآگاه گرفتار در فضای مجازی دهد. اما مشکل به همین جا ختم نمی‌شود، گاهی خبری از تبلیغ کتاب و کتاب‌خوانی در دگوراسیونی شیک و چشمگیر نیست، بلکه فرد با نوعی اعتماد به نفس که از پشتوانه کتابخانه پر و پیمان نشأت گرفته، به نظریه پرداز و تحلیلگری درباره همه چیز تبدیل می‌شود و این تحلیل‌ها می‌تواند از سیاست روز جهان تا شیوه درست کردن قهوه نوسان داشته باشد. و در واقع رنگ‌های خطر نه در تبلیغ

حد و مرزی برای خود قائل نیست. مانون چمدانی را در ایتگاه راه آهن پیدا می‌کند و بدون در نظر گرفتن اخلاقیات، آن را باز می‌کند. داستان اگر چه در ابتدا او را معصوم معرفی می‌کند اما هر چه داستان جلوتر می‌رود، متوجه می‌شویم که او در عین معصومیت به هیچ وجه ساده لوح نیست. بلکه رفتاری از خود بروز می‌دهد که از یک نگاه بیرونی و سطحی بیمارگونه به نظر می‌رسد. رفتارهای مانون در ابتدا او را ساده معرفی می‌کنند، اما به مرور شخصیت او و دیگران تکامل می‌یابند و دست‌خوش تغییر می‌شوند. اپرای مانون لسکو داستان عشق ناممکن بین یک شوالیه و دختری به نام مانون است و این تلاش در درمکن کردن ناممکن است که حوادث داستان را می‌سازد. از پیش گفتار نویسنده: «فرد می‌تواند به این دلیل که مایل به خبر خواهی و سخاوتمندی است، فریب بخورد؛ بیش از حد مهربان و حساس به نظر برسد و ضعیف انگاشته شود؛ در یک کلام، در انجام وظایفی افراط با اهمال کند که در گنه مفاهیم عمومی انسانیت و درست‌کاری به طرز مبهم و نامشخص نهفته است. در این عدم یقین تنها تجربه یا مصداق است که می‌تواند آن طور که باید میل و گرایش دل را مشخص کند. ولی تجربه امتیازی نیست که هر کس بتواند آزادانه برای خود فراهم کند؛ به موقعیت‌های مختلفی بستگی دارد که در دنیا به حکم

یادداشت

یادداشتی بر مجموعه داستان «نوبت سگ‌ها»

پستو هنوز پستو است

«نوبت سگ‌ها»، مجموعه داستانی است از سروش چیت‌ساز که در نشر مرکز منتشر شده است. این مجموعه شامل ۱۳ داستان است به نام‌های: «کوچ»، «آستان متبرک میرزا آقا»، «جن زنگان»، «جنگ و صلح»، «شایپرک»، «دندان درد»، «به آسانی»، «رگ درخت»، «سرمه»، «وضعیت نهایی»، «پراید سفید»، «چرخ فلک» و «باباجان». در بیشتر داستان‌های این مجموعه، در عین تنوع موضوع و مضمون، رد زندگی طبقه متوسط شهری و ویژگی‌ها و تنش‌های خاص این زندگی به چشم می‌خورد. مثل داستان «دندان درد» که در آن با روایتی طنزآمیز از زندگی آشفته کارمندی مواجه هستیم که به آخر خط رسیده است. شخصیت‌های داستان‌های مجموعه «نوبت سگ‌ها» آدم‌های امروزی‌اند که گاه با گذشته‌های مبهم و مشکوک، گاه با اکنون آشفته و در هم برهم و گاه با اوهام و اشباحی که در اطرافشان پرسه می‌زنند، درگیرند. در داستان «دندان درد» این زندگی آشفته اکنون است که با پرسپکتیوی از گذشته‌های که به این اکنون ختم شده، شخصیت اصلی داستان را به ته خط رسانده است. در داستان «کوچ»، راوی یا گذشته به و در داستان «جن زنگان»، اوهام و اشباح یا به قلمرو رئالیستی داستان می‌گذارند و در داستان «جنگ و صلح» مرگ یک دوست، به مرور خاطراتی پراکنده می‌انجامد که گوشه‌هایی از رازی را که به فرد مرده مربوط می‌شوند آشکار می‌کنند. در مجموع می‌توان گفت که شخصیت‌های داستان‌های مجموعه «نوبت سگ‌ها»، اغلب با کلاف‌هایی سردرگم در زندگی‌شان مواجه‌اند. آنچه در پی می‌آید سطرهایی است از داستان «دندان درد» از این مجموعه: «صبح روزی که اکبر بهرامی تصمیم داشت خودش را بکشد با همه‌ی اهل خانه دعوایش شد.



شب قبل، عکس‌ها را گذاشته بود جلوی و از سیاه‌سفید تاریکی همه را چیده بود به ترتیب قد کنار هم و زل زده بود به همانی که با لباس سربازی و دو تا ستاره روی دوشش گرفته بود و هنوز کلی مو داشت. زیر عکس‌ها، سربسید خرج و برج باز مانده بود. وسط صفحه دوم مرداد یک خط بود؛ یک سمتش حقوق ماه و طرف دیگر فهرستی درهم تا پایین صفحه. پول کشیدن دندان خراش، اجاره خانه و کاسکویی که سعید از یک سال پیش، جایزه شاگرد اولی، خواسته بود، از فهرست خرج‌ها جا مانده بود و بهرامی وقتی این را فهمید که ماشین حسابش دیگر چشمک می‌زد، دفتر را بلند کرده بود بکوبد به دیوار که قبض برق و تلفن و چند کاغذ دیگر از لایش آوار شد و او تازه یادش آمد زن و بچه‌هایش را، که همان کنار، توی حال خوابیده بودند، ممکن است بیدار کند. لای کاغذها عکسی از یک سالگی ستاره بود که توی تشت کوچک پر آبی می‌خندید. دفتر را گذاشت روی میز میرزاابنویسی‌اش، دستش را به دیوار گرفت و بلند که شد زانویش ترق صدا کرد. دلش برای عکس‌های قدیمش تنگ شده بود.

کورمال خودش را کشاند به اتاق کار و، پی آلبوم‌هایی که سال‌ها کسی سراغشان را نگرفته بود، تا کمر خم شد توی صندوقچه‌ی جهاز زنش. از لای در اتاق رویه‌رو که در تسخیر پدرش بود، روزه خراسه‌ای بیرون می‌خیزد و نور چراغ مطالعه‌ای که انتهای حال روشن کرده بود روی دیوار می‌لرزید. اتاق کار اسمی بود که دخترش به پستو داده بود و همان شگرد زنش پری را واداشته بود که اسم پستو را بگذارد اتاق مطالعه. با این حال پستو هنوز پستو بود.



تقدیر در آن‌ها قرار گرفته است. بنابراین برای بسیاری، فقط مصداق است که می‌تواند در اجرای فضیلت به مثابه قانون باشد. درست برای چنین خوانندگانی است که آثاری از دست می‌تواند بسی سودمند باشد.»

تازه‌های نشر

مانون لسکو منتشر شد

زمانی که با اپرا به شهرت رسید

آبلن مصدق

مانون لسکو اثر آنتوان فرانسوا پره وو است که آن را در سال ۱۷۳۱ یعنی قرن هجدهم منتشر کرد و اکنون با ترجمه محمود گودرزی در نشر افق به چاپ رسیده است. مانون لسکو داستان شوالیه دگر یو است که نجیب-زاده‌ای ثروتمند است که دلباخته دختری زیبا به نام مانون لسکو می‌شود که قرار است به اجبار وارد صومعه شود. شوالیه دگر یو ترتیب فرار مانون لسکو را می‌دهد و این آغاز سرنوشتی آمیخته به عشق، خیانت و ندامت است. روایت این داستان در قالب نمایش و اپرا بارها به روی صحنه رفته است که از مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به اپرای جاکومو پوچینی، آهنگ ساز شهیر ایتالیایی در ۱۴ پرده اشاره کرد که هنوز که هنوز است این اپرا در حال اجرا است. اگر چه اپراهای معروف بسیاری بر اساس این اثر جاودانه ساخته شده‌اند، اما ناشر کتاب، جولیو ریکوردی در آغاز با ساخت هر پروژه دیگری توسط جاکومو پوچینی که از این اثر اقتباس شده باشد، مخالفت می‌کرد، اما اپرای پوچینی موفقیت این اثر را صد چندان کرد تا مانون لسکو در میان آثار